

بنوشان و نوش کن چون که سگ ساعی مرد را بچرخد و این بوسه زدن مرد و صفا
دو لاله بندد پیران سخن بچرخد که لایق گفتند سگ استیم پیر را سوزان
بجز به ایله سوزان باقی ای پسر که پیش روی بند کوشش کن آگاه اول ای پسر
که پیر اول سن پندار است ایلم کرم در وقت گفتار ما شنیدی چنانکه
خرد ایشان شوی بر بوسه سگ نماند دست عشق عشق الهی پشند
اداره زخمیه بودی حواشی که زلف با رنگی ترک بوشش کن استر امیک که مارک
زلفی چکرسن بوشش ترک ایله مراد عقل حاضر طبعه سنت اولن که عشق الهی بی
واصل اولوب اسرار الحقیقه به حلال اولماز و بیکر بشیخ و خرمه لوت سستی
بشندت شیخ و خرمه سگاست که و فاندله عشق پشند حجت و درین عمل
آزادی فرودش کن به مراد یعنی است که حصولین سنی مرشدان ملک ایله مراد است
لکه و عشق الهی که حصول مرشد لازم آید و کن بیان در کما و نوشتان قضایه
در حکم و مال نیست دوست ایله مراد مال و قضایه بود در صدگان فیوای
یار قضایه پیش کن نصیحت قبول ایچی یار به زبان فدای ایلم در آه عشق
دوستی آه عشق نیست عشق الهی بولند شیطانک و سوسه سی چو در حضور
و آرد کوشش دل بد نیام سوزش کن عینکی جمع ایلم و کوسل دی سر و دل صبر
ایله مراد سگ عشق الهی اولن سوسه شیطان دن حذر لکه تنبیه در ترک توان
شد و دست ز طریق نماند و خافت بر کلاه اولوی و شوق سازگی فالیدی ای چنگ
نالک برکش واری و در خروش کن ای چنگ ناله چک واری و در خروش ایلم
مراد عشق الهی یک فالیدی زاده قلیسل ایله کون میان در چنگ و در آن مراد شد
در سازه بویغ خانسه و درین مناسسه مکن در برک آرزق حنا سنده در نوازه
مناسسه در مکن چنگ و در مناسسه ایلم ساز و نوا واقع اولن قضایه

کنی امر حاضر

سوزن قطع نظر مراد عالمی سوزن آذوق و سوزد و تصور هر عالمی و بیکر ساقی
که جاست آذوقی صافی تر می نماید ای ساقی که سگ جانک حان سزایان و بوشش
اولسون چشم عشقایی سخن در دوشش کن من در دوشش صفاست نظری
ایله مراد مرشدان فیضا و این طلب استی در سر مست در قبای نور افشان
چو بگذری التون ایله طوقش قضایه چون که هر مست چکرسن یک بوسه
نزد حافظ پشمچه پوشش کن چشمه پوشش حافظ بر بوسه نذر ایله مراد قرب
الی حاصل آفتش مرشدان کند دست حالت و جذبه طلی در ول الله
بالا بند شوی که نوشتن با زینت بنم نشن باز عشق که بینه مات محبوب کوناه
کرم قضایه زهد در ازین سنی در اندازد هر یک قضایه سنی قصه ایلمی و راست
ننگ مراد صلی سوزن آیش نظری بیان در بون مراد مرشد اولن احسان
که صفا بی زهر رسته سوزن خلاص اندی و بیکر و بوی دلا که آخ پیری
و زهد علی کردی ای کوکل که پیر که و زهد علی آخ زینت با نغم چه کرم
دین و مشغوفه با زینت سنی مشغوفه با چشمه کانه ایلمی از آب و در
بر سر آتش شسته است کوز یا سوزن آتش آرزو او در چشم کوناه عشق
کرد در همه آفاق در ازین زهر کوزم با شی سیم رازی در کل عالم فاش
ایلمی که فصل ماضی اولن حاضر دردی سیم رازم در کل عالم فاش اولسون
لیکن اول اولی در و روستی در کفتم بر لقی زنی پیر کس مشان عشق ایلم
استیم بر با جرمه ای عشقک مشان سیم استیم غار نووا سگ و جهان
کرم راز سنی کوزم مایه غماز ایلمی سیم رازی فاش ایلمی مراد عشق
در ایلم عشق اولن غماز در حسیست ناز و نوا در کونان غی کرم ناز
ست در مصاحب کون یا ایلمی ز کرسن غیرت کرم سگ کون نواز سنی

120

کرمه

و بیای صفتی
کرمه

رازق ریا
کرمه